

اینها که راجع به عالم و رای طبیعت است و سالک عاشق پس از ترك عالم مادی و زمین کثیف جسمانی به آنها می‌رسد، از دیده نویسنده پوشیده مانده است و اشاره به آنها در کتاب او دیده نمی‌شود.

این کتاب نخستین بار به زبان فرانسوی در سال ۱۹۶۰ به چاپ رسید و بار دوم همراه با مقدمه‌ای جدید از مؤلف در سال ۱۹۷۸ منتشر شد و مترجم فارسی، آقای ضیاءالدین دهشیری، از همین چاپ استفاده کرده است. در عین حال که نمی‌توان منکر دشواری متن کتاب و کار ترجمه آن به فارسی شد و با زحمات مترجم را در برگرداندن بخش اول کتاب به فارسی نادیده گرفت، باید گفت که کار ترجمه چندان با موفقیت همراه نبوده و عبارات فارسی در بسیاری از موارد نامفهوم است. این امر بیشتر بدین علت است که مترجم از قالب عبارات فرانسوی خارج نشده است. حتی در بخش دوم کتاب که مترجم می‌توانست بدون توجه به ترجمه فرانسوی کار خود را انجام دهد، باز سهل انگاریهایی در ترجمه عبارات عربی به فارسی دیده می‌شود. شاید اگر ویرایش این کتاب توسط ویراستاران به درستی انجام گرفته بود، بسیاری از مشکلات موجود مرتفع و قدر کار مترجم در ترجمه این متن دشوار بهتر نمایان می‌شد.

است و این خود موجب شده است که کتاب تا حدودی از تعادل خارج گردد. در میان حکمای متقدم نیز شیخ اشراق بیش از هر کس نظر نویسنده را به خود جلب کرده است. گرچه شیخ اشراق در زنده کردن معنویت ایران پیش از اسلام و حکمت اشراق نزد فهلویون مقامی شامخ داشته است، پیش از او نیز این توجه به حکمت فهلویون در میان عرفا و صوفیه وجود داشته است. کربن خود در کتابی دیگر به اهمیت این مطلب نزد شیخ الرئیس اشاره کرده، لکن در میان صوفیه داستانهای وجود داشته که از نظر وی پوشیده مانده است. از جمله این داستانها، رساله الطیر احمد غزالی است که در عین کوچکی مملو است از رموز و اسراری که همگی مربوط به زمین آسمانی است و اصطلاحات و رمزهای آن نیز همه از سنت فکری ایرانی مایه گرفته است. نقص دیگری که در کتاب کربن دیده می‌شود این است که وی به رموز و نشانه‌هایی که در اشعار صوفیه زبان فارسی استعمال شده اصلاً توجهی نکرده است. معانی اصطلاحاتی چون خرابات، دیرمغان، مغ، مقبچه، باده فروش، پیرمغان، ساقی، مجلس باده‌گساری، باده، خم، خمخانه و همچنین اصطلاحاتی که مربوط به اعضای معشوق است مانند خط و خال، زلف و ابرو، چشم، غمزه و کرشمه، چاه زنخدان و یا آنچه مربوط به کوی یار است مانند خاک راه معشوق و سگ کوی او و نظایر

و هزینه‌ای است که برسر آن گذاشته شود و بر اهل فن پوشیده نیست که انجام این کار چه مایه بصیرت، سعی، جرأت بلکه اقتحام و بالأخره روش‌دانی می‌طلبد. و باید میرزادی گفت بر آنکس یا کسانی که در اندیشه این کار افتادند. و آنان که همت به اجرائش بستند تا کمبودی که تاکنون از نبود چنین منبعی عارض فضای ادبی و فرهنگی این مملکت بوده برطرف شود. این نیز گفتنی است که بیننده این فرهنگ هر قدر بصیرتر و سروکارش با تحقیق بیشتر باشد، بیشتر به مزایا و منافع آن وقوف خواهد یافت. برای معرفی این کتاب، در قدم اول گویاتر از هر توصیفی مطالعه و بررسی دقیق مقدمه آن است از دکتر پرویز ناتل خانلری، که شامل مطالب زیرین است:

نخست تعریف فرهنگ و اغراض مختلفی که مراجعه کنندگان به فرهنگها دارند و در نتیجه موجب ایجاد انواع فرهنگها از عمومی تا تخصصی و گاه در زمینه تخصصی هم موجد اقسامی در شعب مختلف می‌گردد. آنگاه ورود به تعریف فرهنگ تاریخی که غرض

## فارسی در سیر تاریخی

دکتر سعید حمیدیان

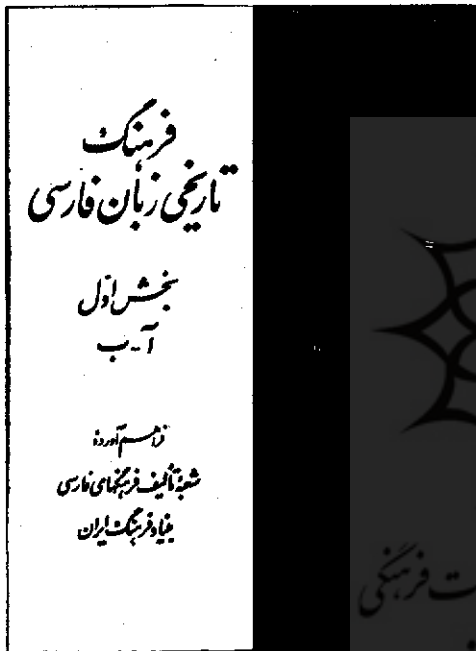
فرهنگ تاریخی زبان فارسی، بخش اول (آ-ب)، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷، ۷۶۵ صفحه.

موضوع این بحث قاصر در این تنگ میدان، طرحی است عظیم که از لحاظ وسعت و حجم کار و امکانات و نیروی انسانی به کار رفته برای تدارک آن در تاریخ فرهنگ نویسی فارسی تنها قابل قیاس با کاری از دست لغت‌نامه دهخدا خواهد بود، و با توجه به ضرورت و فواید فراوانش بی شک درخور هرگونه و هر قدر نیرو

اصلی و اولیه از آن این است که «بدانیم هر لفظی در کدام دوره از تاریخ هزارساله زبان فارسی دری مورد استعمال داشته، در چه زمان آن لفظ متروک و منسوخ شده، در زمانهای بعد چه لفظی به جای آن آمده، چه الفاظی و هریک به چه معانی ایجاد یا اقتباس شده و در زبان فارسی رواج یافته و بر اثر چه اوضاع یا حوادثی جای خود را به لفظ دیگر سپرده است». سپس فواید فرعی چنین فرهنگی دقیقاً بیان می شود که خلاصه آنها را چنین برمی شماریم: ذکر معانی فرعی یا مجازی که در زمانهای خاصی و به علل مختلفی برای لغتی پدید می آید و نیز تغییراتی که از رهگذر پاره ای مسائل بر لفظ می رود خواه در جهت ثابت ماندن لفظ و تغییر معانی و مدلولات و خواه ثابت ماندن معنی و مفهوم و تغییر شکل الفاظ و حذف و اضافات آنها، و بیان برخی علاقه های مجازی که در اینگونه تغییرات دخالت دارد. همچنین فواید فرعی و جنبی فرهنگ تاریخی مثل: استفاده هایی که در بررسیهای سبکی و بیانی می توان از قبیل تغییرات رفته بر شکل و معنای الفاظ یا تعبیرات پدید آمده در زمانهای مختلف کرد و یا سودهایی که در باب اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بازرگانی، تاریخ اوضاع و احوال جامعه و طبقات و اقشار آن می توان از فرهنگ تاریخی برد.

روش تدوین فرهنگ تاریخی که هزار سال تاریخ فرهنگ فارسی دری را در برمی گیرد، به چند مرحله تقسیم شده است تا پس از انجام هر مرحله، به مرحله دیگر پرداخته شود. مرحله اول که مجلد حاضر شامل دو حرف «آ - ب» است، در برگیرنده قدیمترین آثار موجود دری تا پایان دوره سامانی است که شاهنامه فردوسی نیز جزو این دوره است و جمعاً سیزده مأخذ می شود. به دلایل مشروح در مقدمه، تحقیق در ریشه لغات محول به تألیفی جداگانه شامل ریشه شناسی (etimology) شده که قرار بوده است به موازات فرهنگ حاضر و به عنوان مکمل آن منتشر شود. همچنین به دلایل متعدد اعراب لغات جز در موارد معدودی داده نشده است. سپس به منظور ارائه نحوه ثبت مواد لغات و مترعات آنها، عناوین و تعاریفی بدین قرار مطرح شده است: «کلمه»، اعم از مفرد و مرکب و مشتق؛ «ساختمان فعل»، مختصات ساختمانی فعلهای فارسی، افعال ساده و پیشوندی و مرکب و عبارات فعلی؛ «ترکیبات اسمی»؛ «استعمالات فعلی و اسمی» و ذکر لزوم ثبت چگونگی استعمال افعال و اسامی در عبارت، همچنین تشریح نحوه معاملت فارسی زبانان با لغات عربی اعم از رعایت قواعد عربی در فارسی و یا تغییرات و تصرفاتی که در استعمال آنها روا داشته اند، مثل: جمع سالم و مکسر عربی، صیغه های تشبیه و مؤنث. مطالب و جزئیات دیگری نیز در مقدمه ذکر شده است، از قبیل:

نشانه های اختصاری حرفی و شکلی، ترتیب ثبت لغات (در این باره توضیح خواهیم داد)، رعایت رسم الخط واحد برای ثبت رسم الخطهای مختلف قدیم (و در عین حال ثبت و ضبط رسم الخط کهن در مواردی که محتمل فوایدی برای محققان است مثل صرخ = سرخ و طلخ = تلخ)، طرز کار و استخراج مواد و ترتیب و تنظیم آنها، ذکر سهم مؤسسه فرانکلین که پیش از تأسیس بنیاد فرهنگ بر گه هایی برای تهیه فرهنگی فارسی تدارک دیده بود و آنها را (ولوناقص و نصفه نیمه) در اختیار بنیاد قرار داد، و سرانجام ذکر و سپاسی از برخی همکاران فرهنگ تاریخی که در آن میان نام نامورانی به چشم می خورد چون شادروانان محمد پروین گنابادی، مجتبی مینوی و احمد علی رجایی.



چگونگی ثبت مواد. ابتدا ماده لغت، نقش دستوری آن با حروف نشانه در پراکنش و ذکر معنای اصلی و اولیه و در صورت لزوم و وجود، ذکر معانی مختلف اعم از حقیقی و مجازی تحت شماره های ترتیبی. البته سعی شده است تا ترتیب ذکر معانی بر حسب نزدیکی و دوری نسبت به معنای اولیه باشد. در ذیل هر معنی، شواهد منظوم یا منثور آن بنا به ترتیب تاریخی ارائه گردیده و پس از هر شاهد نام مأخذ و صفحه و سطر در پراکنش آمده است. بعد از این قسمت، در صورت وجود، به ترتیب استعارات، کنایات یا عبارات کنایی اسمی، فعلی، ترکیبات اسمی از قبیل اضافه، و استعمالات اسمی و فعلی مفید منتهی بدون ترتیب شماره ای، بلکه به ترتیب حروف تهجی و هریک با شواهد خاص خود و با همان توالی زمانی ثبت شده است.

با توجه به قلت مأخذ موجود که برای تدارك دوره اول مورد استفاده بوده (۱۳ مأخذ) و کثرت حجم مجلد حاضر که تنها دوحرف از این دوره را شامل است، و مقایسه آن با دوره های آینده که آنهمه مأخذ بازمانده را دربر خواهد گرفت، می توان حدس زد عظمت حاصل کار دوره های بعد و مآلاً هنگفتی کل طرح را. نگاهی به ماده «آب» از آنجا که يك لفظ پر استعمال به معانی اصلی و فرعی متعدد و ترکیبات بی شمار است، می تواند گویای کثرت مواد و مصالح لازم و دقت و زحماتی باشد که بر سر این کار گذاشته شده است. بویژه بخش ترکیبات اسمی و اضافی آن مفید فوایدی علاوه بر فواید ادبی و زبانی مثل فواید طبی و دارویی و غیره است و بدیهی است در ذیل لغات و ترکیبات دیگری که به فنون و علوم دیگر مربوط می شود منافی در خصوص علوم و فنون و مشاغل و بسیاری برداشتها و آگاهیها پیرامون موضوعات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و غیره نیز می توان از فرهنگ مذکور چشم داشت.

آنچه در این میان اهمیت فووان دارد اینکه زبان فارسی چنانکه می دانیم يك زبان ترکیبی است (بخلاف مثلاً عربی که زبانی صیغه ای است) و دامنه لغات بسیط آن کمتر است و به مرور زمان کمتر هم شده و این برای يك زبان ترکیبی امری طبیعی است و در مقابل، گستره و گنجایی و توان ترکیب در فارسی تا بدان حد است که هیچکس نتوانسته و نمی تواند ترکیبات بالفعل فارسی را استقصاء کند و کار هرگز از حدود تخمین (در ردیف میلیونها و امثال آن) فراتر نرفته است و به طریق اولی تخمین ظرفیت بالقوه و توانی که در چنته آینده این زبان است ممکن نیست. بنابراین نگاهی ولو سطحی به همین مجلد با همان قلت مأخذ می تواند گویای همین خصیصه و خصوصیت ترکیبی زبان فارسی باشد.

برخی نکات و ایرادهای قابل ذکر. پیش از ورود در این قسمت لازم است یادآوری کنم که بررسی تمامی فرهنگ مورد بحث نه در مجال این صفحات است و نه در امکان و بضاعت این نگارنده. لذا تنها به چند تذکار درباب سه چهار واژه، و از جمله «آب» و «آتش» به دلیل شمول این دو برمعانی و ترکیبات متعدد و کلاً مقولات مختلف معنایی، بسنده خواهیم کرد، و چنانچه در آینده مجال دست دهد به بررسی بیشتر و دقیقتری دست خواهیم زد. همچنین در برخی موارد نقد، شرح و تفصیلی صورت گرفته که شاید از مقوله پرچانگی نباشد، زیرا گذشته از سعی ما در جهت اختصار، در برخورد با يك چنین کار عظیمی که دست برخی فضیلاب بلند پایه در کار آن بوده باید به گونه ای دقیق و اثباتی و مستند سخن داشت و نه با قضاوت های برعمیا و بی محابا کلی.

بافانه. این نیز گفتنی است که عجالاً عمده بحث ما بر سر مقولات معنایی و مسائل بیانی و بدیعی و مسامحاتی است به زعم ما از باب تأویل و تسمیات.

از مقدمه می آغازیم، که با دقت نظر و بینشی پژوهشی و به نثری شفاف و روشن و به گونه ای مختصر و مفید و شسته و رفته انگیزه تألیف این فرهنگ، کم و کیف، ویژگیها، سودمندیها، روش تدوین و تبویب، مواد و مصالح لازم، مقدرات و مضایق و نکات دانستی دیگر را فراروی خواننده می گذارد. از این مقدمه به صفت «مختصر و مفید» یاد کردیم، و اگر در مفید بودنش شکی نیست در اختصارش تنها جای این ایراد است که تعریفی ولو موجز از مصطلحاتی که در سراسر صفحات به کار رفته داده نشده است. خوب بود تعاریف همه پذیری از تشبیهات، مجازات، استعارات و کنایات که چهار ستون فن بیان است و فرق فارق آنها با یکدیگر می دادند تا مراجعین بدانند که تلقی همکاران تألیف این فرهنگ در این ابواب چه بوده و چگونه اعمال شده است. همچنین با توسعی و (اگر ایرادات بنده اثبات شود: مسامحه ای) که در خصوص تسمیه و انتساب الفاظ به استعاره و کنایه و مجاز در این فرهنگ به چشم می خورد، دستکم حدود و ثغور این توسعات را روشن می کردند تا توهمی بر همان تسامح یا غفلت تهیه کنندگان آن نرود، هر چند که در مراحل انجامین از صافی نظر دانشوران دقیقه دانی چون پروین گنابادی، مینوی و خود خانلری گذشته باشد. و نیز اگر مبهمات مذکور را ایضاح می کردند، کار این نگارنده آسان می شد و زیانش کوتاه.

در يك جمع بندی مشکلات درشت و سراسری این فرهنگ را از دو گونه می توان دانست، که گاهی این دو يك ملتقای واحد می یابند (البته بغیر از نقص در معدودی از مواد اصلی که ان شاء الله در آینده مطرح خواهیم کرد و نیز پاره ای از متفرعات مواد که يك دو نمونه آن در همین مقال ذکر می شود، و بهرحال سراسری نیست):

اول اینکه در موارد ناصواب و دست کم غیر لازم مقوله های معنایی برای مواد باز شده که معمولاً ناشی از تأویل به رأی و اعمال سلیقه و استنباط شخصی مسئول تهیه مواد مذکور است، و شاید بدون مشورت و کنکاش کافی.

دوم اینکه به گمان بنده اساساً حضرات خود را بیش از حد ضرور درگیر مسائل بیان و بدیع کرده اند. البته سعی ایشان در تفکیک اصناف معانی فرعی هم بجا و هم مأجور است، لکن با میل به گونه ای افراط و نتیجتاً گاهی خلط مباحث و مصطلحات فی الواقع بر سری که درد نمی کرده دستمال بسته اند. می دانیم که

مقولات و اصطلاحات مربوط به معانی و بیان گاه چنان پیچیده و دقیق است که فحول ارباب بلاغت هم زیر اخیه غوامض آن مانده اند و گاه با صد اهتمام که به رفع و حل آنها کرده اند نتوانسته اند تمام مشکلات و اختلافات اقوال مربوط بدانها را بنحو شامل و شافی فیصله بخشند. جالب توجه اینکه فرنگیها هم با آنکه فنون و صناعات بیانی و ادبی در بین آنها از حیث وسعت و دقت هرگز به پای عربی و فارسی نمی رسد، باز در تهیه فرهنگهای بزرگ و موسمی که شامل نواع و دقائق معانی اصلی و فرعی و مصطلحات و استعمالات همراه با شواهد تاریخی است، چندان خود را اسیر و درگیر مسائل دقیقه مجازات و استعارات و کنایات و اخوات اینها نمی کنند، به حد افراط فروع معنایی برای الفاظ قائل نمی شوند و یا در مورد عبارات و جملات کاملاً مشابه و هم معنی به صرف تفاوت و تنوع حروف اضافه یا برخی افعال، تک تک آنها را به عنوان واحدهای جداگانه نمی آورند (از آن دست که در بررسی واژه «آب» ذکر خواهیم کرد). اگر جای دور نرویم، همین لغت نامه دهخدای خودمان با وجود شخص علامه دهخدا و آنهمه فضیله صائب نظر در چم و خم مسائل یاد شده نیفتاده است. کافی است به همان ماده «آب» در آن بنگرید تا ببینید که تقریباً همان مقولات مذکور در فرهنگ تاریخی را دارد ولی تسمیه به کتابه و استعاره و... نکرده است و فقط گهگاه در ذیل برخی مواد عبارتی مثل «مجازاً به معنای...» را می بینید. خلاصه، بی پروایی و آسان گیری در موارد پیش گفته می تواند فرهنگ تاریخی را دچار مسائل زیادی بکند تا آنجا که علی رغم منافع بی قیاسش فواید آن را از برخی جهات و جوانب (فقط از برخی...) اگر نه فائت، دستکم محدود سازد، بخصوص اگر بپذیریم که چنین کتابهایی لاجرم جنبه آموزشی نیز می توانند و می بایند داشت، پس باید که بدآموزی نکنند.

### نقد و بررسی چند واژه

آئین: «۱- رسم و روش، قانون و قاعده...: ۲- دین، مذهب، شریعت...: ۳- ...» و در ذیل شماره ۵ آمده: طبیعت، نهاد... سپس این دو بیت اولی از رودکی و دومی از شاهنامه به شاهد معنای اخیر ذکر شده است: مرده نشود زنده زنده به ستودان شد/ آئین جهان چونین تا گردون گردان شد. و چنین است آئین گردنده/ دهر/ گهی نوش بار آورد گاه زهر. به زعم اینجانب، «آئین» در هر دو بیت مذکور به همان معنای «رسم و روش، قانون و قاعده» است و لزومی نداشت که حساب تازه ای برایش باز کنند. در شاهدها هم به آسانی می توان گفت: رسم و روش جهان چونین... و: چنین است

رسم و قاعده دهر گردنده. ظاهراً این معنی از القات لغت نامه دهخداست که همین شاهدها را آورده منتهی در آنجا علاوه بر «طبیعت و نهاد» معادلهایی چون «وضع، حالت و چگونگی» نیز داده شده، شاید رعایت احتیاط را، چون الفاظ اخیر هم قدری کلی تر است و هم به معنای رسم و قاعده نزدیکتر.

باز ذیل همان واژه: «... ۶- سزاوار، جائز و روا: گر ایدون که فرمان شاه این بود/ از آن پس مرا رفتن آئین بود (شاهنامه...)» این نیز از القات لغت نامه است. لکن اولاً در فرهنگ تاریخی این نقص هست که در لغت نامه علاوه بر بیت مذکور دو بیت دیگر از فردوسی به شاهد آمده که اینهاست: گر از ما بدش اندرون کین بود/ بریدن سر دشمن آیین بود. و: فرستاده گر کشتن آیین بدی/ سرت را کنون جای پایین بدی: همچنین این یک بیت از اسدی طوسی (هر چند که به دوره مورد نظر فرهنگ تاریخی مربوط نیست): غم آنکسی خوردن آیین بود/ که او بر غمت نیز غمگین بود. به نظر این نگارنده استنباط معنایی از مقوله سزاوار و روا، هم در فرهنگ تاریخی و هم در مأخذش، لغت نامه، روا نیست. این مورد را نیز می توان از همان مقوله رسم و قاعده دانست، یا حداکثر مقوله ای دقیقتر مثل: «روش مألوف و همیشگی» برایش ذکر کرد. مثلاً بجای عبارات شواهد یاد شده می توان گفت: اگر فرمان این باشد پس قاعده و قانون نزد من (یا قانون مطاع من) این است که بروم، یا اگر از ما کینه داشته باشد رسم و روش همیشگی بر سر بریدنش حکم می کند، یا اگر رسم بود که فرستاده را بکشند... و حتی در بیت اسدی که شاید بیش از ابیات دیگر موهم معنای بالا بوده، می شود گفت: رسم و قاعده (یا روش صحیح) این است که برای کسی تب کنی که... بخصوص آنچه تردید را ایجاب و تقویت می کند این است که «سزاوار و روا و جائز» صفت شمرده می شوند و حال آنکه «آیین» عادتاً در همه جا وضع و نقش اسمی دارد.

آب: در زمره استعارات، این ترکیبات نیز ذکر شده است: آب پیری، آب توبه، آب خرد، آب دانش، آب رشک، آب مهر و آب وفا. اولاً عبارات مذکور به این صورت ابتر هیچ معنای محصلی (من جمله استعاری) ندارند. ثانیاً با توجه به صورت کامل آنها در جملات زیر می بینیم که بیشتر حالت کنایی دارند زیرا در این جملات لازم معنی مراد است (مطابق تعریف کنایه) و نه معنای استعاری که اساسش بر تشبیه است: به رنج شدن آتش از آب پیری، به آب توبه دل را شستن، به آب خرد چشم دل را شستن، آب دانش خوردن، آب رشک به چشم اندر آمدن، آب مهر از دیدگان باریدن، به آب وفا روی کسی را شستن. پس چنانچه لازم معنی را در امثال و اشباه جملات مذکور اصل بگیریم باید به صورت جمله

کامل و در زمره کنایات فعلی می‌آید.

باز همانجا: «آب چشم» (= اشك) را کنایه شمرده‌اند، در حالیکه خود «آب» ذیل ماده اصلی شماره ۳ خواه حقیقتاً و خواه مجازاً اشك معنی شده است، پس چگونه در جای دیگر «آب چشم» (یا آب دو چشم) را که قاعدتاً اضافه توضیحی است «کنایه» از اشك گرفته‌اند؟ تازه اگر استعاره از اشك می‌گفتند يك حرفی بود زیرا علاقه تشبیه در آن هست ولی اگر کنایه باشد آیا می‌توان گفت که لازم معنی آب چشم «اشك» است؟ و آیا وسائط یا واسطه‌ای بین دو معنای قریب و بعید هست تا کنایه بشود؟ در صورت ثبوت این خطا ترکیبات دیگری از دست «آب دیده» و «آب دو دیده» نیز که همانجا آمده مشمول همین حکم است.

باز در ذیل آب: در فقره قبلی گفتیم که «آب چشم» یا «دو چشم» به معنای اشك را به خطا کنایه گرفته‌اند. باز در زمره کنایات فعلی چندین عبارت از این دست ذکر شده است (از اجزای تکراری فاکتور می‌گیریم): آب از چشم بیرون آمدن... جستن... دویدن... روان کردن... روان گشتن... فرود آمدن... فرو دویدن... فرو ریختن... فروهستن، آب به چشم اندر آمدن... اندر آوردن... در آمدن، آب در چشم آوردن و امثال اینها که همه‌شان با عبارات یکسانی معنی شده‌اند مانند گریان شدن، گریستن، اشك از دیده ریختن، اشك ریختن و هكذا. حال اگر «آب» را (حقیقتاً یا مجازاً) اشك معنی کنیم، و یا آب و چشم را در عبارات مذکور، صرفنظر از اختلاف حروف اضافه، تأویل به همان اضافه «آب چشم» کنیم (که گفتیم اضافه توضیحی می‌تواند باشد نه کنایه) در این صورت در تمام جملات یاد شده يك جزء ثابت داریم یعنی «آب چشم» و الباقی می‌ماند اجزای متغیر یعنی فعلهایی که به تفاوت گاهی معنای حقیقی دارند مثل: بیرون آمدن، جستن، روان کردن، فرود آمدن و گاه مجازی مانند: دویدن، فرو دویدن، فروهستن. حال، گرچه در این باب بر حسب شقوق و اعتبارات مختلف سخن بسیار می‌توان گفت، خلاصه می‌گوییم: چنانچه آب یا آب چشم را به معنای حقیقی بگیریم، در صورت الحاق به افعال حقیقی کل عبارت در معنای حقیقی خواهد بود و همچنانکه قبلاً گفتیم واجد هیچیک از شروط و شقوق کنایه نیست، و چنانچه اسامی مذکور را به معنای مجازی بگیریم، بر حسب الحاق به افعال حقیقی یا مجازی، باز تنها يك عبارت فعلی خواهیم داشت با يك یا دو جزء مجازی، و بهر حال کنایه‌ای در کار نخواهد بود.

باز همانجا: در قسمت کنایات، یکجا چنین آمده: «آب اندر آوردن به چشم: گریستن: مگر تازیان را براند به خشم/ پس از شرم آب اندر آرد به چشم (شاهنامه...)» بعد در جای دیگر: «آب به چشم

اندر آوردن: گریان شدن، بیمناک شدن: پیامی برد نزد افراسیاب/ زبیمش نیارده چشم اندر آب (شاهنامه...) تأکیدها از ماست). در اینجا جای دو ایراد هست:

۱- با توجه به کاربرد عبارت مورد نظر در دو شاهد، چه تفاوتی بین این دو هست که صرفاً به خاطر تقدم و تأخر حروفی «به چشم» و «اندر آوردن» آنها را جداگانه ذکر کرده‌اند؟ توجه داشته باشیم که در تمام عبارات کنایی فعلی، فعل را در آخر جمله آورده‌اند و در هیچکدام تقدم و تأخر فعل و اجزای دیگر در ترتیب مذکور تغییری نداده است. حالا بفرض هم که برای مورد دوم غیر از گریستن معنای دیگری هم قایل شویم، باز مطابق روش خود این فرهنگ بایستی فقط در يك جا می‌آید و تفاوت دو معنی با شماره ۱ و ۲ مشخص می‌شد.

۲- در عبارت دوم برای يك عبارت و آن هم فقط در «يك شاهد واحد»، «دو معنای متفاوت» ذکر کرده‌اند (یکی: گریان شدن که در عبارت اول هم هست منتهی به صورت «گریستن» و دیگر: بیمناک شدن). این معنای دومی را از کجا آورده‌اند؟ اگر به طریق حدس و گمان است و (ظاهراً) شاهد دیگری که آن را تقویت کند در دست نداشته‌اند، چرا حدسی و ظنی بودن را قید نکرده‌اند؟

نکته جالب دیگر اینکه فرض معنای کنایی «بیمناک شدن» در همان بیت، تنها در صورتی ممکن است که فعل جمله منفی باشد و نه مثبت، یعنی «(از بیم) آب به چشم نیارودن» را کنایه از بیمناک شدن بگیریم و نه «آوردن» را، همچنانکه در بسیاری موارد حالت منفی جملات محمل استفاده معنای کنایی از آنهاست. سرانجام با عطف نظر به ایراد قبلی، یعنی کنایه نامیدن ناموجه برخی استعمالات و تعبیرات، باید این شاهد را هم علاوه کرد؛ زیرا می‌دانیم که کنایه در تعریف مقابل تصریح است و بلیقتر از آن (الکنایة ابلیغ من التصریح، و باید پرسید: در صورتی که در خود بیت مذکور به این صراحت گفته شده: زبیمش... آیا کل جمله را می‌توان کنایه از همین بیمناک شدن دانست؟ و آیا این مصداق کامل اجتهاد در برابر نص نیست؟

آتش: در ذیل این ماده هم عیوبی که در مقوله «آب» به تفصیل بیان داشتیم پدیدار است، مثلاً در زمره استعارات چنین می‌بینیم: آتش جنگ، آتش حرب... حسرات... خسار... رشك... سوگ... غم... فتنه... کارزار... کین... هجران و جز اینها. در اینجا هم نظیر همان ایرادی که در امثال و اشباه این ترکیبات در مورد «آب» گفتیم به نظر می‌رسد. زیرا به گمان این نگارنده اولاً نقل اغلب آنها به صورتهای فوق ناقص است؛ و ثانیاً با توجه به صورت کامل عبارات یاد شده در درج شواهد، یا مشمول کنایه‌اند، و یا

چنانچه مستقلاً یا با افعال اسنادی و رابط به کار رفته باشند، همانند آتش رشك و آتش هجران، بهتر است بل باید اضافه تشبیهی خواندشان و نه استعاره یا اضافه استعاری. ما برای احتراز از اطاله کلام، از تفصیل بیشتر و نقل شواهدی که در متن فرهنگ آمده خودداری می‌کنیم و خوانندگان را به این بخش از ماده «آتش» رجوع می‌دهیم تا خودشان ملاحظه کنند و سپس ماحصل را با مطالبی که ذیل «آب» تشریح کردیم بسنجند تا خود در صحت یا سقم مدعای ما به‌دآوری بنشینند.

بر آوردن: در شمار کنایات می‌بینیم: «خنجر بر آوردن هور (خورشید): طالع شدن، روز شدن: چو از کوه خنجر بر آورد هور/ گریزان شد از خواب بهرام گور (شاهنامه...)، اولاً جمله ناقص ذکر شده زیرا مراد از کل لغت اول. (به قول منوچهری): «سر بر زدن قرص خورشید» از کوه است و قید «از کوه» نقشی اساسی در درج عبارت دارد و لطفی بسزا هم؛ درست مثل همین بیت منوچهری: سر از البرز بر زد قرص خورشید/ چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن، که کوه (البرز) از اجزاء بنیادی تصویر است. ثانیاً از کوه خنجر بر آوردن هور «بیک مفهوم تشبیهی مرکب از چند جزء و حالت است، مانند کل بیت منوچهری، البته با این فرق که در بیت منوچهری می‌توان گفت تشبیه (دقیقتر): تشبیه تمثیل<sup>۱</sup> است زیرا هم طرفین تشبیه و هم ادات آن ذکر شده، ولی در بیت فردوسی استعاره است، چه به گفته ارباب بلاغت: بنیاد استعاره بر تشبیه است منتهی از استعاره به «تشبیه محذوف‌الادات» تعبیر می‌کنند. به هر تقدیر باز در اینجا هم کنایه‌ای در کار نیست.

و سرانجام در جوار مزایای زیاد فرهنگ تاریخی زبان فارسی، سخنی هم از چاپش باید گفت که در خوبی از شگفتیهای طبع کتاب در این مملکت است، چاپی شسته و پیراسته از اغلاط، در دو ستون و با انواع اقلام ریز و درشت و علائم متنوع، پیداست که اهتمام فراوانی در آن رفته تا بدانجا که پس از دائرة المعارف مصاحب از اسوه‌هایی است که در آشفته بازار چاپهای مغلوب می‌توان پیش چشم هر ناشری گرفت. باز هم مرزاد!

۱. ص هشت

۲. اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان، آثار منظوم رودکی، مقدمه شاهنامه ابونصوری، ترجمه تاریخ طبری (عکس نسخه خطی)، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، ترجمه تفسیر طبری، ترجمه السواد الاعظم حکیم سمرقندی، حدود العالم، شاهنامه فردوسی، هدایة المتعلمین فی الطب البخاری، تفسیر قرآن پاک، الانبیه امام موفق، لغت شهنامه عبدالقاهر بغدادی. برای اطلاع از مشخصات کامل مآخذ یاد شده، نک. مقدمه، ص دوازده تا چهارده.

۳. ص چهارده تا شانزده

۴. نگاهی به واژگان فارسی بترتیب از فرهنگهای قدیم مثل لغت فرس، صحاح الفرس، مجمع‌الفرس تا شرفنامه منیری و سپس فرهنگ سروری و جهانگیری و برهان و آندراج و آنگاه فرهنگهای متأخر، سیر لغات از بسط به پیشوندی و مرکب و عبارات فعلی را می‌رساند، مثلاً افعال بسیطی چون نفو شاکیدن، گمانیدن، پناهندن، آغازیدن به مرور شده: از دینی به دین دیگر شدن، گمان کردن (یا بردن)، پناه بردن (یا پناهنده شدن)، آغاز کردن و از این قبیل.

۵. با مراجعه به اتهات کتب مربوط به فنون مذکور مانند مطول تفتازانی و مختصر آن (مختصر المعانی)، مفتاح العلوم سکاکی، و تلخیص آن (تلخیص المفتاح)، اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز عبدالقاهر جرجانی و امثال اینها به گوشه‌هایی از مشکلات مباحث و مباحث مشکل مذکور و موارد اختلاف بر می‌خوریم.

۶. نک. شواهد «آب» به معنای اشک و نیز کاربرد «آب چشم» یا آب دو چشم در شواهد داده شده در قسمت کنایات اسمی.

۷. نک. قسمت کنایات ذیل «آب».

۸. مثل: «نداشتن (یا نبودن) گل به بیل کسی» کنایه از نداشتن یا نبودن قرب و منزلت و تمکن، «بشم نداشتن کلاه کسی» کنایه از بیمایه بودن، «چیزی در چنجه نداشتن» در همان ردیف، «آه در بساط نداشتن» و هكذا.

۹. تشبیه تمثیل آن است که مشبه به از مفاهیم متعددی (دو تا و بیشتر) تشکیل یافته باشد که یکجا و با هم باید تصور شوند مثلاً این بیت ناصر خسرو: بنگر به ستاره که روانست بی ابر/ چون زر گدازیده که بر قیر چکانیش. یعنی مشبه به مفهومی است آمیخته از زر، گداختگی آن (که سرخ گونه است)، آبگونگی آن (که بتواند چکانده شود)، و قیر (که این مجموع باید در آن بجکد).

## منطق،

## یکی از زبانهای حقیقت

بهاء الدین خرمشاهی

الف. ج. آیر. زبان، حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۶، ۲۶۲ ص.

در این مقاله به دو فقره از مباحث بحث‌انگیز کتاب زبان، حقیقت و منطق آیر می‌پردازیم. این بحثها بیشتر منطقی اند، و اگر فحوای کلامی و دینی پیدا کنند، یا منجر به طرح اینگونه مسائل شوند، استطرادی است.

البته انتزاع دو بحث مجرد منطقی از میان یک کتاب، غریب می‌نماید و طبعاً بهتر آن است که ابتدا متن و محیط اندیشه آیر روشن شود. برای شناخت آیر، یا شناخت اجمالی آن بخش از آراء فلسفی او که در این کتاب مطرح است، لازم است پوزیتیویسم منطقی، بویژه معیار معرفت شناختی اصلی آن یعنی اصل تحقیق‌پذیری Principle of Verifiability شناخته شود. در شماره پیشین این نشریه، به اجمال در این مباحث سخن گفتیم. اینک اندکی به شرح زندگی و بیان شمه‌ای از آثار و آراء آیر می‌پردازیم.